

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۲۲

تاریخ: شنبه ۱۴۰۲/۰۸/۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

امر پنجم: مشتق

اخلاق

خذ من اموالهم صدقة تطهرهم.

اقسام کار های نیک از جهت آثار با محوریت قرآن و روایات:

بعضی مطهرات چون آب رافع خبث یا رافع حدث هستند لکن برخی پدیده ها چون زکات رافع رذائل هستند. زکات کبریت احمری است که ذات زکات دهنده را عوض میکند. مطالعه زندگی بزرگان بهترین مشوق برای ما است...

پاسخ به دو سؤال:

۱. برخی از عزیزان با استناد به سخنی که در گذشته بیان شد مبنی بر این که در اوصاف اشتقاقی مانند قائم و عادل، برخلاف فعل، زمان اخذ نشده است و با این حساب نمی توان مشتقات را به گذشته یا آینده نسبت داد، فرموده اند: «پس چرا بیان داشتید دلالت بر زمان در موضوع له مشتق اخذ شده است؟».

در پاسخ باید گفت که بی شک بیان چنین جمله ای پس از آن سخن گذشته، تناقض گویی و غیرقابل دفاع می باشد؛ لکن در مباحث گذشته چنین سخنی به میان نیاوردیم. گوینده هم چنان بر سخن خود درباره زمان نداشتن مشتق پای بند است؛ اما سؤال این است که آیا در اطلاق مشتق، تلبس در حال اسناد، اخذ شده است یا خیر؟ کسی که می گوید اطلاق مشتق بر منقضى عنه المبدأ، بلامانع است، در واقع این تلبس را شرط ندانسته و در مثال،

به‌کارگیری مشتق را، به صورت حقیقی، در مورد شخصی که در گذشته مثلاً یک سال آموزگار بوده، صحیح می‌داند؛ اما دسته مقابل، می‌گویند مشتق برای اطلاقی وضع شده است که مسند‌لیه آن، در حال اسناد، متلبس به مبدأ آن مشتق باشد. مثلاً «معلم» را نه برای بازنشسته، که برای کسی وضع کرده‌اند که هم‌اکنون معلم می‌باشد. درنهایت، اعتبار نمودن گذشته مشتق‌هایی که مبدأ آن‌ها منقضی شده، تنها با عباراتی چون «کان معلماً» میسور خواهد بود.

حال، پس از این توضیحات، باید گفت که برخی همچون آقاشیخ هادی تهرانی، در این فکر بوده‌اند که ارتباط میان این مسأله با وضع مشتق را قطع نمایند؛ به عبارت دیگر ایشان می‌خواستند محل نزاع را از معنای مشتق خارج نمایند؛ اما آنچه ما در پی بیان آن بودیم، مخالفت با این ادعا و صیانت از پیوند مسأله با معنای موضوع‌له مشتق بود. این‌که تلبس در زمان اسناد، در معنای مشتق اخذ شود، غیر از این است که معنای آن را حاوی یکی از زمان‌های سه‌گانه بدانیم. نتیجه آن‌که باید به وضع مشتق نظر افکند. اگر این وضع به گونه‌ای است که استعداد اطلاق بر اعم را دارا می‌باشد، اطلاق مورد‌بحث درست و در صورتی که تنها پذیرای اطلاق بر اخص می‌باشد، اطلاق مورد‌بحث نادرست می‌باشد. نتیجه آن‌که دو مطلب مورد‌سؤال، از یک‌دیگر تمییز داده می‌شوند.

۲. در گذشته پرسشی راجع به اسم مکان مطرح نمودیم و بیان کردیم که آیا می‌توان مکانی را که سال‌های متمادی مسجد بوده و سپس تبدیل به خیابان یا پارک گشته است، به اعتبار گذشته مسجد نامید؟ در همین رابطه، یکی از آقایان پرسیده است که آیا حاکم می‌تواند مسجد را از مسجد بودن خارج کند؟

^۱ شکی نیست که برای حاکم مقدور است که احکامی تکلیفی وضع نماید؛ مانند این‌که یک استاد مجتهد یا حاکم شرع، به شاگرد خود بگوید که من با توجه به وضعیتی که در تو می‌بینم، بر تو ازدواج را واجب می‌کنم. در این صورت، اگر ازدواج تا به حال بر این شاگرد مستحب بوده است، با این حکم حاکم واجب خواهد شد. مثال دیگر آن‌که امام صادق علیه السلام به عمار و هم‌چنین به علی بن یقظین فرمودند: شما ازدواج موقت نکنید؛ چراکه منسوب به ما هستید و کم‌وبیش دارای پست‌هایی در حکومت می‌باشید؛ لذا این کار ممکن است در آینده برای

^۱ . در روزهای شنبه، در مرکز فقهی ائمه اطهار درسی تحت عنوان فقه سیاسی دارم که مباحث آن با محتوای این سؤال مرتبط می‌باشند. در آن‌جا بحث همین است که آیا حاکم می‌تواند حکمی وضعی جعل کند یا خیر.

ما زحمت‌هایی به بار آورد. در این مثال، امام علیه السلام به عنوان حاکم شرع و مجتهد عادل، یک حکم تکلیفی (حکم حکومتی) وضع می‌نماید. حال سؤال این است که آیا جعل حکم وضعی نیز در حیطة اختیارات حاکم اسلامی هست یا خیر؟ چنانچه مطلع باشید، این مطلب از مباحثی است که همین امروز در کشور محل گفتگو و تبادل نظر می‌باشد؛ این که حاکم حکم کند که از این پس معاملاتی که در دفتر رسمی ثبت املاک و اسناد ثبت نشوند، باطل خواهند بود.

لذا به تبع این بحث، راجع به مسجد بیان می‌کنیم که اگر به عنوان مثال، شهرداری یا شورای شهر یا ... بنا به دلایلی (مثلاً نیاز شهر به خیابان و قراردادستن مسجدی فاقد نمازگزار، در مسیر ایجاد خیابان) از حاکم درخواست نماید که اجازه تخریب مسجد را بدهد و حاکم نیز بپذیرد، این عمل مطابق مبنا می‌باشد؛ اما این که حاکم بخواهد حکم به این نماید که فلان مسجد، از این به بعد مسجد نباشد، این همان حکم وضعی است و رأی به جواز آن مشکل می‌باشد.^۱ خلاصه آن که مبنای ما ولو این است که حاکم در مواردی می‌تواند به جعل احکام وضعی بپردازد، اما دایره آن به قدری وسیع نمی‌باشد که چنین حکم نمودن را نیز در بر گیرد. بنابراین جواب پرسش مطرح شده این است که «خیر، ما این گونه موارد را قبول نداریم؛ چرا این موارد بی‌نصیب از دلیل بوده و به علاوه ادله‌ای آن‌ها را نفی می‌نمایند».

دلالت یا عدم دلالت فعل بر زمان:

در ابتدا باید اذعان نمود که این مبحث فاقد هرگونه اثر فقهی می‌باشد. علاوه بر این، بحثی لغت‌شناسانه و ادبی به حساب می‌آید و لذا سرفصلی اصولی هم محسوب نمی‌شود؛ ولی به رغم این که ما در این دوره بنا داریم حتی الامکان از بحث‌هایی که اثر فقهی ندارند پرهیز نماییم، صلاح دیده شد که این بحث با رعایت اختصار مطرح گردد. دلیل آن هم این است که بالأخره انسان با چنین مسأله‌ای مواجه خواهد شد و باید بداند فعل دلالت بر زمان می‌کند یا خیر؟ لذا کفایه که بنایش طرح مباحث به صورت مختصر است، حدود دو صفحه را به این مبحث اختصاص داده است.

^۱ . البته چه بسا این بیان موجب تکرر خاطر برخی گردد و گفته شود چرا صراحتاً جواز آن را نفی نمی‌کنیم؟ بالأخره جای بحث دارد.

در آغاز سخن، یادآور می‌شویم که هر آن‌چه که تاکنون راجع به فعل به ما گفته‌اند، این است که فعل دلالت بر زمان دارد. مثلاً ابن‌مالک (که به باور اینجانب نخست فاتح قلّه ادب در علم نحو می‌باشد^۱)، در بیتی از شعر زیبای خود گفته است: «المصدر اسم ما سوی الزمان من مدلولی الفعل کأمنٍ من أمنٍ». توضیح آن‌که ایشان می‌فرماید فعل دو مدلول دارد؛ یکی مصدر و دیگری زمان. به عنوان مثال، «ضَرَبَ» هم «زدن» را حامل است و هم زمان گذشته را که در نتیجه ترکیبی چنین بار می‌آورد: زدن در گذشته. کوتاه سخن، این‌که همگی با این ادبیات بزرگ شده‌ایم؛ تا جایی که حتی فارق بین اسم و فعل را هم این می‌پنداریم که به خلاف فعل، اسم دلالتی بر زمان ندارد. سؤال این است که آیا این ارتکاز دیرینه، به صواب در ذهن ما رحل اقامت گزیده؟ آن‌چه که چه بسا مقداری شگفتی‌آفرین باشد، این است که علاوه بر اصولی‌ها، حتی برخی نحّات نیز به این اندیشه هجوم برده‌اند.

الحمد لله رب العالمین

^۱. با وجود این‌که بزرگان دیگری هم هستند، لکن با اطلاعاتی که داریم ابن‌هشام را در علم مفردات و ابن‌مالک را در علم الاعراب سرآمد می‌دانیم.